

مراتب متعدد وجودی انسان و تطبیق آن بر مراتب عالم کبیر و قرآن کریم از منظر عارفان مسلمان

h.mozaffari48@gmail.com

حسین مظفری / استادیار گروه عرفان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی
دریافت: ۹۸/۵/۲۵ پذیرش: ۹۸/۱۱/۱۱

چکیده

این مقاله به روش توصیفی - تحلیلی به تبیین مراتب وجودی انسان از منظر برخی از عارفان مسلمان، تطبیق آنها بر مراتب متعدد عالم کبیر و قرآن کریم و همچنین به نقد و بررسی این دو نکته از منظر متون دینی پرداخته است. در ابتدا این نکته به تفصیل بیان شده که عبدالرزاق کاشانی انسان را دارای سه مرتبه کلی نفس، قلب و روح و ده مرتبه جزئی تر می‌داند. فناری و صدرالمألهین هر کدام، با تعابیر گوناگون، هفت مرتبه برای انسان برمی‌شمردند و عارف معاصر، امام خمینی نیز، انسان را به وزن قرآن کریم و عالم کبیر، دارای هفت، هفتاد، هفتاد هزار، و بلکه بی‌نهایت مرتبه می‌داند. در ادامه، با اشاره به تعابیر گوناگونی از آیات و روایات، این نکته به اثبات رسیده که هم اصل ذومراتب بودن وجود انسان، و هم تطبیق مراتب وجودی وی، بر مراتب متعدد قرآن کریم و عالم کبیر، از تعابیر و فرازهای مختلفی از متون دینی قابل اصطیاد است.

کلیدواژه‌ها: مراتب، انسان، قرآن، عارفان مسلمان، عالم کبیر.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

تشکیل می‌دهد. روح، باطن آن و نفس، ظاهر و مرکب آن است. [قلب] جوهری نورانی در میان روح و نفس است و همان است که انسانیت انسان به آن تحقق می‌یابد. و روح، باطن آن و نفس حیوانی مرکب و ظاهر آن است که در میان آن و بدن قرار گرفته است (کاشانی، ۱۳۷۰، ص ۱۴۵، ذیل عنوان القلب).

از این رو، قلب از منظر وی همان روح تنزل یافته تا نزدیک مقام نفس و امری متوسط میان آن دو است که از جهتی شبیه روح و از جهت دیگری مشابه نفس است.

[لطیفه انسانی] همان نفس ناطقه است که نزد ایشان [اهل معرفت] قلب نامیده می‌شود، و آن در حقیقت تنزل یافته روح به مرتبه‌ای نزدیک نفس است، که از جهتی با نفس مناسبت دارد و از جهتی دیگر با روح (همان، ص ۷۳، ذیل عنوان اللطیفه الانسانیه).

محقق کاشانی تمامی گفتارها و رفتارهای انسانی را که در اعضا و جوارح او آشکار می‌شوند، تنزل یافته از مقام روح و قلب او می‌داند و چنین می‌گوید:

این مطلب را با وضعیت خودت بسنج و مقایسه کن؛ زیرا هر گفتار و رفتاری که بر اعضا و جوارح تو - که همان عالم کون و شهادت تو است - آشکار می‌شود، وجودی در روح تو - که ماورای غیب غیب توست - دارد و سپس وجودی در نفس تو که غیب نزدیک‌تر و آسمان پست‌تر توست، و پس از آن است که بر اعضا و جوارح تو

آشکار می‌شود (کاشانی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۲۵).

وی ابتدا این سه مرتبه کلی را به شش مرتبه، و در گامی دیگر آنها را به ده مرتبه افزایش می‌دهد. توضیح شش مرحله باطنی آن است که نفس، خود دارای دو مرحله «غیب قوا» و «غیب نفس» است. «غیب قوا» همان است که از آن به «غیب‌الجن» و «ملکوت اسفل» نیز تعبیر می‌کنند. تعبیر غیب‌الجن از آن باب است که دسته‌ای از عارفان، جن‌ها را نیز به همین مرتبه و مرحله متعلق می‌دانند و بر این باورند که یکی از حکمت‌های اینکه شریعت، آدمیان را از برقراری ارتباط با جن‌ها نهی فرموده، آن است که این مسئله موجب می‌شود آدمیان نیز از طبع پست جنیان تأثیر گرفته و به خست بگرایند!

مرتبه قلب نیز خود به دو مرتبه «غیب‌القلب» و «غیب‌العقل» تقسیم می‌شود. مراد از غیب‌العقل همان شأن ادراک فطری قلب است. کارکرد قلب هرچند به ادراک منحصر نمی‌گردد، به برکت دارا بودن چشم باطنی، به نوعی «فهم» و «بصیرت» نایل می‌گردد و حقایق

برخلاف افرادی که حقیقت انسان را همین بدن مادی و طبیعی وی می‌پندارند، اهل معرفت، اولاً، انسان را حقیقتی دارای مراتب متعدد وجودی دانسته، و ثانیاً، پیوندی ناگسستنی میان مراتب وجودی انسان (عالم صغیر) و مراتب متعدد هستی (عالم کبیر)، و همچنین بطون مختلف قرآن کریم قائل‌اند و مراتب متعدد این سه را منطبق بر یکدیگر می‌دانند. از نظر ایشان، انسان کامل «کون جامعی» است که تمام مراتب هستی را در خود واجد است، و از این رو، شایستگی خلافت خداوند را در زمین و همچنین لیاقت به دوش کشیدن بار امانت الهی را پیدا کرده و مخاطب اصلی قرآن گشته است؛ و از همین روست که می‌تواند به تمام بطون قرآن راه یابد.

در این مقاله برآنیم تا ابتدا شواهدی از این دو ادعای عارفان مسلمان ارائه کرده و سپس به نقد و بررسی آنها بپردازیم. این کار بدین صورت، پیش از این انجام نشده و کاری نو محسوب می‌شود. روشن است که این بحث می‌تواند افقی نو فراروی محققان و کاوشگران در عرصه‌های علوم انسانی و معارف قرآنی بگشاید و آنان را از سطحی‌نگری و ظاهرینی در باب حقیقت انسان و قرآن بازدارد. در ابتدا، برای نمونه، برخی از سخنان عارفان مسلمان را در این زمینه ارائه کرده و سپس به نقد و بررسی نکات اشاره شده در آنها از منظر متون دینی می‌پردازیم.

۱. نمونه‌هایی از سخنان عارفان مسلمان

۱-۱. عبدالرزاق کاشانی

ملا عبدالرزاق کاشانی در مقدمه شرح منازل السائرین، در مقام توضیح اقسام ده‌گانه منازل سلوکی، این اقسام را منطبق بر مراتب ده‌گانه بطونی انسان دانسته است. توضیح آنکه وی سه مرحله اساسی برای باطن انسان قائل است: مرحله نفس، مرحله قلب و مرحله روح. مرحله نفس در اصطلاح وی، همان نفس حیوانی است که فیلسوفان آن را نفس منطبعه می‌نامند. قلب نیز همان نفس ناطقه به اصطلاح فیلسوفان است و روح نیز تا حدودی به عقل مجرد در اصطلاح فیلسوفان شباهت دارد.

از نظر وی، محل تمام قوای انسانی و از جمله قوه اندیشه، نفس منطبعه است؛ نفسی که پر از گرایش‌های خاکی است. برخلاف قلب که نه منطبع در بدن است و نه گرایش‌های خاکی در آن مطرح است، بلکه قلب، جوهری مجرد و نورانی است که حقیقت انسانیت را

همچون «مکاشفات اسمائی و صفاتی»، «مناجات» و «احوال عشقی» از ویژگی‌های این مرحله از قلب انسانی شمرده می‌شود. وی از جمله دربارهٔ ویژگی مناجات این مقام می‌گوید: «یا أَيُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللّٰهَ» [یاد خدا به سه صورت انجام می‌شود:] با زبان در مقام نفس، با حضور در مقام قلب و با مناجات در مقام سر» (همان، ج ۲، ص ۵۵).

اما پیش از این اشاره کردیم که جناب کاشانی در مقدمهٔ شرح منازل السائرین، مراتب باطنی وجود انسان را به ده مرتبه رسانده و اقسام ده گانه منازل سلوکی را بر آنها تطبیق کرده است. تا اینجا به هفت مرتبه از آنها اشاره شد. مراتب سه گانه باقی مانده بدین ترتیب است که مرتبهٔ «نفس لوامه» پیش از مرتبهٔ «غیب نفس» و مرتبهٔ «نفس مطمئنه» پس از آن افزوده می‌گردد؛ و بدین ترتیب مراحل نفسانی به چهار مرحله غیب جن، نفس لوامه، غیب نفس و نفس مطمئنه تقسیم می‌گردد. چنان که مرتبه «خفی» یا «غیب سر» و یا «سر روحی» نیز در میان مراتب «غیب روح» و «غیب الغیوب» قرار می‌گیرد و بدین ترتیب مراتب ده گانه باطنی انسان سامان می‌یابد.

به حسب سیر و ترقی، برای نفس، پیش از مقام قلب، دو مرتبه شکل می‌گیرد؛ زیرا نفس پیش از توجه به حق اماره (امرکننده به بدی‌ها) است، سپس لوامه (سرزنش کننده نسبت به بدی‌ها) و پس از آن مطمئنه. و قلب نیز دارای مرتبه‌ای برتر از مقام عقل و فروتر از مقام روح است که «سر» نامیده می‌شود و این مرتبه‌ای از قلب است، آن هنگام که در تجرد و صفا به مقام روح بار می‌یابد؛ و روح نیز دارای مرتبه‌ای به نام «خفی» است، آن هنگام که به بلندای مقام وحدت می‌رسد؛ و در نتیجه غیب و باطن انسان دارای ده مرتبه می‌گردد (کاشانی، ۱۳۸۵، ص ۱۲۲). حاصل آنکه مراتب ده گانه باطن انسان از نظر جناب کاشانی عبارتند از: ۱. غیب قوا (غیب جن، ملکوت اسفل)؛ ۲. غیب نفس لوامه؛ ۳. غیب نفس؛ ۴. غیب نفس مطمئنه؛ ۵. غیب قلب؛ ۶. غیب عقل؛ ۷. غیب سر (سر قلب)؛ ۸. غیب روح؛ ۹. غیب خفی (سر روحی)؛ ۱۰. غیب الغیوب (خفی، سر سر، غیب ذات احدی) که از این میان، چهار مرتبه نخست نفسی، سه مرتبه پس از آن قلبی و سه مرتبه اخیر نیز روحی می‌باشند.

۱-۲. فناری

تفصیل مراتب هفت گانه وجود انسانی به بیان فناری در مصباح اینچنین است (البته اصل این سخن را فرغانی در منتهی المدارک، ج ۱، ص ۴۷

مربوط به نظر و عمل را به صرافت فطری و الهی خویش درمی‌یابد. این عقل، به جهت قربی که به مرتبهٔ روح دارد، به نورانیت آن منور گشته و از این رو، «عقل منور» نامیده می‌شود (ر.ک: همان، ص ۵۸). چنان که گاهی تعبیر «لب» نیز برای آن به کار می‌رود. وی در اصطلاحات الصوفیه می‌گوید: «لب، همان عقل منور به نور قدس است که از پوستهٔ اوهام و خیالات میرا گشته است» (کاشانی، ۱۳۷۰، ص ۷۲). در کلام جناب کاشانی، مرتبهٔ «روح» نیز به دو مرتبهٔ «غیب الروح» و «غیب الغیوب» تقسیم، و بدین ترتیب مراتب شش گانه بطونی انسان ترسیم می‌شود. غیب الروح به مرحله پایین تر روح و غیب الغیوب به مراحل نهایی روح اشاره دارد که عالی ترین و راقی ترین مراحل کمال انسانی به واسطه وجود آن شکل می‌گیرد و انسان به روح خویش به مقام شامخ احدیت بازمی‌یابد.

مراحل شش گانه فوق، یکجا در عبارت زیر، تصویر گردیده است: «مراتب غیوب باطن به حسب وجود شش تاست: غیب جن که همان غیب قواست، غیب نفس، غیب قلب، غیب عقل، غیب روح و غیب الغیوب که همان غیب ذات احدی است» (کاشانی، ۱۳۸۵، ص ۱۲۲).

قابل توجه آنکه جناب کاشانی در برخی از کلمات خویش از وجود مراتب هفت گانه باطنی برای انسان خبر می‌دهد و تعبیر «سبع سماوات» قرآنی را بر آنها تطبیق می‌کند. وی در کتاب تأویلات خویش که به نام تفسیر ابن عربی به چاپ رسیده است، ذیل آیهٔ ۲۹ از سورهٔ مبارکهٔ «بقره» می‌نویسد:

«سواهن سبع سماوات» [تعبیر آسمان‌های هفت گانه] اشاره است به مراتب عالم روحانیات که اولین آنها عالم ملکوت ارضی و قوای نفسانی و جن است، دوم عالم نفس، سوم عالم قلب، چهارم عالم عقل، پنجم عالم سر، ششم عالم روح و هفتم عالم خفاء که سر روحی و چیزی غیر از سر قلبی است. و امیرمؤمنان علیه السلام در این سخن خویش که: «از راه‌های آسمان از من پیرسید؛ زیرا من به راه‌های آسمان آشناترم تا راه‌های زمین» به این عوالم اشاره کرده است و راه‌های این آسمان‌ها نیز احوال و مقاماتی همچون زهد، توکل، رضامندی و این گونه از امور است (کاشانی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۲۵).

آنچه در این عبارت بر مراتب شش گانه پیشین افزوده شده است، مرتبهٔ پنجم، یعنی «مرتبهٔ سر» است که «سر قلبی» نیز نامیده می‌شود. سر قلبی از منظر کاشانی نهایت مراتب قلب، پیش از روح است، که اموری

آورده و فناری به تبع وی آن را در مصباح مطرح کرده است):

مرتبه ظاهر که کریمه «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...» (روم: ۷) به اهل این مرتبه اشاره، و آیه «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا» (بقره: ۲۰۰) خواست و طلب ایشان را مطرح کرده است.

مرتبه اول احسان یعنی مرتبه کسانی که عقل آنان به نور شرع منور گشته و طالب آخرت‌اند. دعای ایشان - که همان عوام از اهل اسلام و ایمان‌اند - همان است که: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (بقره: ۲۰۰).

مرتبه متوسط از احسان، یعنی مرتبه کسانی که به عالم ارواح راه یافته‌اند. پاسخ جناب حارثه به پرسش نبی مکرم اسلام ﷺ که گفت: «كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي - [وَ] قَدْ وُضِعَ لِلْحِسَابِ وَ كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَرَاوَرُونَ فِي الْجَنَّةِ وَ كَأَنِّي أَسْمَعُ عَوَاءَ أَهْلِ النَّارِ فِي النَّارِ» لسان این مرتبه از اهل ایمان است (کلبی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۵۴).

مرتبه نهایی احسان و نخستین مرتبه ولایت، یعنی مقام مشاهده که روایاتی همچون: «لست اعبد ربا لم اره» (همان، ج ۱، ص ۹۸): «جُعِلَتْ قَرَّةَ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ» (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۱۴۴): و «كنت سمعه و بصره» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۵۸، ص ۱۴۹: ج ۷۱ ص ۲۶۹): بدان اشاره دارند.

مرتبه متوسط ولایت که مرحله قابلیت قلب برای تجلی حضرت حق است و حدیث قدسی «وسعني قلب عبدی المؤمن» (کلبی، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۱۵۶) ناظر به این مقام است.

مرتبه اهل نهاییات و کامل و افراد، یعنی کسانی که به مقام برزخیت ثانی و واحدیت رسیده‌اند و ظاهر و باطن صفات الهی را که همان «مفاتیح غیب» هستند، در وجود خود جمع کرده‌اند.

مرتبه کسانی که به مقام احدیت و جمع‌الجمع بار یافته‌اند. درک این مقام منبع است که به وارثان میراث محمدی اختصاص داشته و دست دیگران از رسیدن به آن کوتاه است (ر.ک: فناری، ۱۳۷۴، ص ۱۹-۲۴).

۱-۳. صدر المتألهین

صدر المتألهین نیز، به تبع اهل معرفت، ضمن تأکید بر اینکه قرآن و انسان هر دو دارای سر و علنی هستند و هر کدام از سر و علن نیز دارای ظاهر و باطن و بلکه بواطنی؛ شش مرتبه نفس، قلب، عقل، روح، سرخفی و سر آخفی را از مراتب باطنی انسان برمی‌شمرد و هریک از مراتب ظاهر و باطن انسان را در ازای مرتبه‌ای از ظاهر و

باطن قرآن می‌داند. به گفته وی ظاهر مرتبه آشکار و علن قرآن همین نقوش و کلمات مکتوب‌اند که برای ظاهر مرتبه علن و آشکار انسان، یعنی بدن مادی وی هستند و باطن مرتبه علن و آشکار قرآن نیز صورت‌های ذهنی الفاظ قرآن هستند که قاریان و حافظان آن را با وهم و خیال خود درک می‌کنند و به ذهن می‌سپارند. او این دو مرتبه از قرآن را از مراتب نخستین (البته اگر مبدأ را عالم طبیعت به حساب آوریم) و دنیوی قرآن می‌داند که درک آن برای هر انسانی میسر است. از نظر وی، اهل ظاهر تنها معانی قشری و ظاهری قرآن را

درمی‌یابند و اهل تفکر به مرتبه‌ای عمیق‌تر از آن راه می‌یابند و اهل قلب و شهود قلبی نیز به مرتبه‌ای دیگر؛ و تنها «اولوا الالباب» به روح و سر و لب قرآن می‌رسند، و ایشان نیز اهل علوم لدنی‌اند، نه دانش‌های مکتسب و مدرسه‌ای. «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (بقره: ۲۶۹).

مراتب مختلف و متعدد قرآن از عرش تا فرش گسترده شده و از مرتبه «علی حکیم» تا «عربی مبین» ادامه یافته و درک و لمس مراتب نهایی قرآن تنها برای کسانی میسر است که به مقام «قاب قوسین أو أدنی» رسیده باشند و این جایگاهی رفیع است که تنها مخصوص پیامبر خاتم و وارثان علم محمدی ﷺ است و دیگران، حتی فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل را نیز بدان راهی نیست. «لی مع الله وقت لا یسعی فیهِ ملک مقرب و لا نبی مرسل» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۷۹، ص ۲۴۳. البته در این آدرس کلمه «فیهِ» وجود ندارد)، «و ما یعلم تأویلہ الا الله و الراسخون فی العلم» (ر.ک: صدر المتألهین، ۱۳۶۳، ص ۳۹-۴۲؛ همو، ۱۳۶۱، ج ۶، ص ۲۳).

۱-۴. امام خمینی

عارف معاصر، امام خمینی ﷺ نیز در تعلیقات خویش بر شرح فصوص و مصباح‌الانس، وجود انسانی را به وزان عالم هستی و همچنین قرآن کریم، دارای هفت، هفتاد، هفتاد هزار و بلکه بی‌نهایت مراتب می‌شمرد و میزان آگاهی افراد را از تأویل قرآن، به وزان احراز مراتبی از وجود انسانی می‌داند که هر فردی بدان راه یافته است. راسخان واقعی علم و دانش از نظر وی کسانی هستند که همزمان با قرائت و تلاوت قرآن از روی مصحف، آن را از صحیفه عالم مثال و عالم الواح و ارواح تا علم اعلی و از آنجا تا حضرت تجلی، تا مقام اسم اعظم نیز تلاوت می‌کنند (موسوی خمینی، ۱۴۱۰ق، ص ۵۰).

زند و با کریمه «فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ» (نجم: ۱۰) تاج کرامت و «بندگی» خویش را بر سر او نهد.

آری، از منظر آیات و روایات، انسان از میان موجودات عالم طبیعت، وجودی جامع میان عالم ملک و ملکوت و راه یافته به حضرت جبروت است و همین ویژگی است که او را در جایگاه رفیع «خليفةاللهی» نشانیده و تاج «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (اسراء: ۷۰) را بر سر او قرار داده است. در سخنان منقول از عارفان مسلمان، به پاره‌ای از آیات و روایات مربوط اشاره شد. در اینجا، ضمن تأکید بر این نکته که بررسی تفصیلی این سخن از حوصله این نوشتار خارج است، از باب نمونه، به برخی از متون دینی دلالت‌کننده بر این مطلب اشاره می‌کنیم:

۲-۱-۱. تعبیر «سرّ و اخفی»

از جمله آیات قرآن کریم در این زمینه، آیه هفتم از سوره مبارکه «طه» است که خداوند می‌فرماید: «وَإِنْ أَنْتَ تَجْهَرُ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَىٰ»؛ و اگر سخن خود را با صدای بلند آشکار کنی [یا پنهان بداری، برای خدا یکسان است]؛ زیرا او پنهان و پنهان‌تر را می‌داند. در این آیه، خداوند اجمالاً از لایه‌های پنهان و پنهان‌تر وجود انسان، در کنار ظاهر وجود او خبر می‌دهد. چه بسا تعبیر «سرّ» به مرتبه‌ای از وجود او اشاره داشته باشد که از دید دیگران مخفی است و مدرک حواس ظاهری دیگران واقع نمی‌شود، و «اخفی» نیز ناظر به مراحل از وجود انسان باشد که از دید خود او نیز مخفی مانده است! در برخی از تفاسیر، در ذیل آیه شریف از امام باقر^ع و امام صادق^ع چنین روایت شده است که: «سرّ چیزی است که آن را در جان خود پنهان داشته‌ای و اخفی چیزی است که خود نیز پس از یادآوری، آن را فراموش کرده‌ای» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۶). پیداست که سخن امامان معصوم^ع در این روایت، از باب تطبیق و بیان مصداق است و نباید موهّم انحصار معنای آیه شریف در مصادیق مزبور شود.

۲-۱-۲. تعبیر «هم درجات»

در برخی از آیات، از درجات مختلف انسان‌ها نزد پروردگار سخن به میان آمده است: «لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ» (انفال: ۴). چنان که در آیه‌ای دیگر، به صراحت، خود انسان‌ها مصداق درجات گوناگون معرفی گردیده‌اند: «هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ»

در بخشی دیگر از این اثر، ایشان با اشاره به برخی از روایات که برای قرآن ظاهر و باطن و حدّ و مطلعی برشمرده‌اند، آن را قابل تطبیق بر قرآن تدوینی (قرآن میان دو جلد)، قرآن هستی (تمام صفحه وجود) و قرآن انسانی (انسان کامل، کون جامع و کتاب مبین) دانسته و با تأکید بر جامعیت معنایی آیات قرآن کریم، اهل هر مرتبه از مراتب برتر از مراتب هفت‌گانه را صاحب فهمی از آیات می‌داند که اهل مراتب مادون، از آن محروم‌اند.

و اما مراتب هفت‌گانه نسبت به قرآن فرو فرستاده شده میان دو جلد، از آن جهت است که الفاظ برای معانی عامه وضع شده‌اند و کتاب الهی نیز از مقام احدیت تا عالم صوت و لفظ فرو فرستاده شده و قابلیت این را پیدا کرده که هر گروهی را هدایت کند. پس اهل هر طایفه (فراتر) از اهل سلوک، از هر آیه معنایی را می‌فهمند که اهل طایفه (فروتر) دیگر، از درک آن عاجزند (همان، ص ۲۱۶).

۲. نقد و بررسی

در سخنان فوق، بر دو مطلب تأکید شده بود: نخست، وجود مراتب و درجات مختلف برای انسان؛ و دوم، تطبیق این مراتب و درجات بر مراتب و درجات قرآن و عالم کبیر. در ذیل هر کدام از این دو نکته به صورت مجزا مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۲-۱. مراتب مختلف وجود انسانی

این مسئله که وجود انسان به این بدن خاکی و قالب ملکی خلاصه نمی‌شود، بلکه حقیقت وی را عنصری ملکوتی و آن سویی تشکیل می‌دهد از مسلمات دین مبین اسلام است. افزون بر آن، از قرآن کریم و روایات اهل بیت عصمت و طهارت^ع این نکته نیز به روشنی استفاده می‌شود که انسان حقیقتی ذومراتب و دارای درجات متعدد است، به گونه‌ای که می‌تواند با سیری انفسی و حرکتی معنوی، به تدریج مراتب وجود خویش را ببیند (ر.ک: مائده: ۱۰۵؛ و برای مطالعه بیشتر، ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۶ ص ۱۶۲-۱۹۳) و قابلیت‌ها و استعدادهای نهفته در وجود خویش را شکوفا کند و آسمان سیر و ترقی را تا بدانجا بالا رود که دیگر جبرئیل نیز پر بریزد و با بیان «لَوْ دَنَوْتُ أَنْمَلَةً لَأَخْتَرْتُ» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۸، ص ۳۸۲) از همراهی با او اظهار عجز کند و خداوند کریم، با تعبیر بلند «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ» (نجم: ۹) نهایت قرب او را فریاد

پیامبر مرسلی بر آن قدم نگذاشته است»؛ و اگر روح و نفس پیامبر از آن مکان نبود، نمی‌توانست به آن مقام بار یابد و بدانجا برسد که خداوند در حقیقت فرمود: «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ»، یعنی: بلکه نزدیک‌تر از فاصله دو کمان! (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۸۶).

به این تعبیر امام علیه السلام بار دیگر توجه کنید که فرمود: «و اگر روح و نفس پیامبر از آن مکان نبود، نمی‌توانست به آن مقام بار یابد». این سخن نورانی به روشنی بر این مطلب دلالت دارد که انسان کامل، تمام هستی را در وجود خویش احراز کرده و به نوعی اتحاد وجودی با مراتب عالم رسیده است!

۲-۱-۴. حدیث قرب نوافل

حدیث شریف قرب نوافل نیز که هم از شهرت روایی در میان شیعه و سنی برخوردار بوده و هم جایگاه ویژه‌ای در میان اهل معرفت پیدا کرده است، از احادیث برجسته‌ای است که می‌توان درجات متعدد وجودی انسان را از آن استفاده کرد. براساس این روایت، انسان در مسیر تکاملی وجودی خویش، با انجام [فرائض و] و نوافل عبادی، تا بدانجا می‌تواند پیش رود که خداوند، خود، قوای وجودی او شود، به‌گونه‌ای که او به خدا ببیند و بشنود. و اگر بخواهیم ظاهر این روایت را حفظ کنیم و توجیه و حمل آن بر معنایی خلاف ظاهر را بر حفظ مضمون ظاهری آن ترجیح ندهیم، باید بگوییم که چنین مقامی جز با تکامل وجودی شخص و طی مراحل و مقامات گوناگون حاصل نمی‌شود.

در پایان این نکته را متذکر می‌شویم که عارفان مسلمان با واژگانی همچون نفس، قلب، عقل، روح، سر، خفی و اخفی و... که در متون دینی به کرات استفاده شده است، و احياناً لوازم و آثاری برای هریک از آنها برشمرده شده است، با تساهل و تسامح برخورد نکرده و آنها را الفاظ مترادفی به‌شمار نیاورده‌اند، بلکه در پرتو مکاشفات خویش، و دقت بیشتر در متون دینی و به‌ویژه آیات قرآنی، تلاش کرده‌اند که هر کدام از این الفاظ و واژگان را در جای مناسب خویش نشانند، و این‌گونه بوده که در مواردی، آنها را ناظر به مراتب مختلفی از وجود انسان دانسته‌اند.

۲-۲. تطبیق مراتب انسان بر مراتب قرآن و عالم کبیر

همان‌گونه که گفته شد، اهل معرفت، افزون بر آنکه هر کدام از کتب سه‌گانه تکوینی و تدوینی را دارای مراتب گوناگون می‌دانند، بر انطباق

(ال‌عمران: ۱۶۳). گرچه هر دو تعبیر، از مراتب و درجات مختلف وجود انسانی خبر می‌دهند؛ تفاوت سطح معنایی آن دو بر اهل دقت پوشیده نیست و آیه دوم می‌تواند اشاره به این مطلب باشد که انسان‌ها در سیر صعودی خود، به نوعی اتحاد با درجات متعدد عالم هستی می‌رسند و از این رو، خود مصداق درجه یا درجات می‌گردند؛ هر چند بسیاری از مفسران درصدد توجیه ظاهر این آیه شریف برآمده و با تقدیر گرفتن کلمه‌ای همچون «ذو» پیش از «درجات» مفهوم آن را در حد آیه نخستین تنزل داده‌اند.

نکته درخور توجه در این زمینه آنکه، مراتب مختلف و متعدد انسان، حقایق عینی و خارجی - و نه اموری اعتباری و قراردادی - هستند که انسان در پرتو رسیدن به هر کدام از درجات و مراتب، از آگاهی‌ها و توانمندی‌های ویژه‌ای بهره‌مند می‌شود. از باب نمونه، در قرآن کریم، رؤیت ملکوت آسمان‌ها و زمین و نظاره بر آتش دوزخ در همین دنیا، از ویژگی‌های کسانی معرفی گردیده که به درجه و مرتبه «یقین» پار یافته‌اند، چنان که توانایی عجیب و خارق‌العاده جابجا کردن تخت پادشاهی بلقیس از سرزمین یمن تا شام، به یک چشم بر هم زدن نیز، از ثمرات آگاهی جزئی جناب آصف بن برخیا از کتاب الهی معرفی گردیده است!

۲-۱-۳. تعبیر «دنی فتدلی»

از دیگر کرائم قرآنی قابل توجه در این زمینه، آیاتی است که از چگونگی معراج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و جزئیات این سفر آسمانی خبر می‌دهند. از جمله، تعبیر «دَنَا فَتَدَلَّى» (نجم: ۸) که در آیه هشتم از سوره مبارکه «نجم» به کار رفته است، بر شدت قرب وجودی آن حضرت به پروردگار در نتیجه این سیر و سفر دلالت می‌کند، به‌گونه‌ای که وجود نازنین آن حضرت، با معراج خویش، تمام مراتب هستی و درجات قابل وصول برای یک انسان را درنور دیده است و به نزدیک‌ترین حد ممکن به پروردگار عالم و خالق هستی رسیده است.

در برخی از تفاسیر روایی، سخنی پرمغز از امام صادق علیه السلام در ذیل آیه شریفه به شرح ذیل، نقل گردیده است:

از امام صادق علیه السلام منقول است که فرمود: نخستین کسی که به [گفتن] بلی از دیگران سبقت گرفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؛ زیرا او نزدیک‌ترین آفریدگان به خداوند، و در مقامی بود که جبرئیل در شب معراج به او عرض کرد: «ای محمد! پیش بیا؛ پس هر آینه بر قدمگاهی قدم گذاشتی که پیش از تو هیچ فرشته مقرب و هیچ

جانشینی خداوند است و نه جانشینی موجودات و یا انسان‌های دیگر (در این زمینه، ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۱۵). خوب، در اینجا این سؤال به جد مطرح است که اگر انسان (و البته انسان کامل) - که بناست جانشین خداوند بر روی زمین باشد - نمونه‌ای از تمام موجودات را در وجود خویش نداشته باشد، می‌تواند کار خدایی کند و هر موجودی را به اقتضای مرتبه وجودی‌اش، به سمت کمال و سعادت متناسب با آن رهنمون شود؟ گرچه این تنها انسان کامل است که تمام استعدادهای نهفته در وجود خویش را شکوفا ساخته و عملاً به مقام جانشینی خداوند رسیده است، اما به هر حال مهم آن است که این استعداد در نوع انسانی وجود دارد که تمام قرآن را در وجود خویش پیاده کند و نمونه‌ای از تمام موجودات را در وجود خویش حائز شود.

از طرفی قرآن کریم «تَبَيَّنَّا لَكُلِّ شَيْءٍ» (نحل: ۸۹) است و آنچنان که از روایات به دست می‌آید، شیء در این آیه شریف به اطلاق خود، شامل همه چیز می‌شود و نباید شمول آن را تنها نسبت به برخی از امور منحصر کرد. از طرف دیگر، انسان‌های کامل و اهل بیت علیهم‌السلام از تمام آنچه در ظاهر و باطن قرآن وجود دارد، آگاه‌اند. هر دو مدعای فوق در روایت زیر به وضوح بیان گردیده است: عبدالاعلی فرزند اعین می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: من زاده رسول خدا و از کتاب خدا آگاهم. در آن [اخبار] آغاز آفرینش و آنچه تا روز قیامت رخ می‌دهد، و خبر آسمان و زمین، و خبر بهشت و دوزخ، و خبر آنچه بوده و آنچه خواهد بود وجود دارد و من از این امور آگاهم به گونه‌ای که گویا به کف دست خویش می‌نگرم. خداوند [تبارک و تعالی] می‌فرماید: «و نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبَيَّنًا لِكُلِّ شَيْءٍ» (کلینی، ۴۰۷ق، ج ۱، ص ۶۱).

نتیجه روایت فوق آن است که تمام مراتب قرآن در وجود انسان کامل پیاده گردیده و ایشان از تمام حقایق عالم - که همگی تجلی اسماء و صفات پروردگارد - به اعتبار آنکه قرآن بیان‌کننده آنان است، آگاه‌اند.

از دسته دیگری از روایات به دست می‌آید که برخی از انسان‌ها در سیر صعودی و تأویل هستی‌شناختی خویش، به تدریج به نوعی اتحاد با مراتب وجودی قرآن کریم و همچنین مراتب متعدد وجودی عالم کبیر نایل می‌شوند. از جمله روایتی از امیرمومنان علیه‌السلام که در آن روایت، حضرت خود را عرش و قلم و کرسی و... معرفی می‌کند و می‌فرماید: «ای عمار، ... و من لوحم و من قلمم، و من عرشم و من کرسی‌ام، و من نام‌های نیکوتر پروردگار و من کلمات برتر اویم» (بررسی، ۱۴۲۲ق، ص ۲۵۳) و همچنین روایاتی که در آنها

این مراتب بر یکدیگر نیز تأکید می‌ورزند. مقصود از این انطباق آن است که اولاً هر نوع و مرتبه‌ای از وجود که در عالم کبیر، وجود داشته باشد، نمونه‌ای از آن نیز در عالم صغیر و وجود انسانی موجود است، و ثانیاً، قرآن کریم که «تَبَيَّنَّا لِكُلِّ شَيْءٍ» (نحل: ۸۹) است، در ظاهر و باطن - و بلکه بواطن خود - به همه این مراتب اشاره دارد. از همین روست که عارفان مسلمان، به تفسیر انفسی آیات قرآن روی می‌آورند و ضمن لحاظ توسعه معنایی واژگان قرآنی از مراتب مادون و طبیعی تا برترین مراحل عالم هستی، به تطبیق حوادث آفاقی مطرح شده در این کتاب آسمانی، با حالات و مراحل گوناگون وجود انسانی نیز می‌پردازند، و این‌گونه از هر آیه‌ای از آن، در راستای فهم هرچه بهتر حقایق وجود خویش، و راه‌های اصلاح و تکامل آن بهره می‌برند.

در همین زمینه، میبیدی صاحب تفسیر عرفانی - ادبی *کشف الاسرار* با الهام از آیه شریفه «سَتَرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهٗ الْحَقُّ اَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ اِنَّهٗ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (فصلت: ۵۳) سخنی دارد که بیان آن خالی از لطف نیست. وی می‌گوید: عالم دو است: یکی عالم آفاق، دیگر عالم انفس و ذلک قوله: «سَتَرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ». عالم انفس، آدم است و آدمی زاد. چنان که در عالم آفاق زمین است و آسمان و آفتاب و ماه و ستارگان و نور و ظلمت و رعد و برق و غیر آن، در عالم انفس هم، چنان است: زمینش عقیدت، آسمانش معرفت، ستارگانش خطرت، ماهش فکرت، آفتابش فراست، نورش طاعت، ظلمتش معصیت، رعدش خوف و مخافت، برقش رجاء و امنیت، ابرش همت، بارانش رحمت، درختش عبادت، میوه‌اش حکمت.

پادشاه این عالم کیست؟ دل؛ این پادشاه را وزیر کیست؟ عقل؛ سپاهش حواس؛ چاکرش دست و پای؛ جاسوسش گوش؛ رقیبش چشم؛ ترجمانش زبان؛ داعیش خاطر؛ رسولش الهام؛ سفیرش علم؛ سلطاننش حق جل جلاله؛ پاکست و بزرگوار (میبیدی، ۱۳۷۱، ج ۱۰، ص ۵۴۵).

از شواهدی که در ذیل بدان‌ها اشاره می‌شود، می‌توان این نکته را تأیید کرد که انسان کامل، تمام مراتب کتاب تکوین و تدوین الهی را در وجود خویش احراز کرده است:

از جمله اموری که می‌توان آنها را مؤیدی برای این سخن عارفان مسلمان دانست، مسئله جانشینی خداوند برای انسان است. در آیه سی‌ام از سوره مبارکه «بقره»، از وجود انسان با تعبیر «خليفة» یاد شده است که قرائن موجود، این نظریه را قوت می‌بخشد که مراد از این جانشینی،

مختلفی از متون دینی و از جمله تعابیری همچون: «سرّ و اخفی»، «هم درجات»، «دنی فتدلی» و حدیث قرب نوافل، قابل استنباط است. تطبیق مراتب وجود انسان (عالم صغیر) بر مراتب مختلف قرآن و عالم هستی (عالم کبیر) نیز از شواهد متعددی در متون دینی، همچون خلیفه‌الاهی بودن انسان کامل، آگاهی معصومان علیهم‌السلام از تمام حقایق عالم، به اعتبار «تبیاناً لكلّ شیء» بودن قرآن، معرفی اهل بیت علیهم‌السلام به عنوان لوح، قلم، عرش و کرسی و... در برخی از روایات، اسم اعظم بودن اهل بیت علیهم‌السلام و رسوخ اسم اعظم در تمام ارکان عالم، برخوردار است.

اهل بیت علیهم‌السلام مصداق «کتاب مبین» شمرده شده‌اند (ر.ک: عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۶۲؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۲۴۹). از روایت نخست، اتحاد آن حضرت با مراتب برتر عالم کبیر و از روایت دیگر، اتحاد اهل بیت علیهم‌السلام با حقیقت قرآن کریم که مصداق دیگری برای «کتاب مبین» الهی است استفاده می‌شود.

از سوی دیگر، اهل بیت علیهم‌السلام مصداق اسم اعظم پروردگاریند، چنان که روایت فوق و روایات دیگر بر این مطلب دلالت دارد، و با توجه به آنکه به استناد این فراز از دعای کمیل که «و بأسمائک الّتی ملأت أركان کلّ شیء» اسمای حسنی پروردگار ارکان همه چیز را پر کرده است، این بزرگواران به عنوان انسان‌های کامل، همه چیز را در وجود خویش احراز کرده‌اند. از مجموع آنچه گفته شد تطابق انسان کامل با مراتب وجودی عالم کبیر و قرآن کریم به روشنی استفاده می‌شود.

منابع

- برسی، حافظ رجب، ۱۴۲۲ق، *مشارق انوار البقین فی اسرار امیرالمومنین* علیه‌السلام، تحقیق و تصحیح علی عاشور، بیروت، مؤسسه‌الاعلمی.
- حراعلی محمدبن حسن، ۱۴۰۹ق، *تفصیل وسائل الشیعه*، قم، مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام.
- صدرالمتألّهین، ۱۳۶۱، *تفسیر القرآن الکریم*، تصحیح محمد خواجه‌ی، قم، بیدار.
- ، ۱۳۶۳، *مفاتیح الغیب*، تهران، مؤسسه تحقیقات فرهنگی.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرسی، فضل‌بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان*، تهران، ناصر خسرو.
- عیاشی، محمدبن مسعود، ۱۳۸۰، *کتاب التفسیر*، تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران، چاپخانه علمی.
- فنازی، محمدبن حمزه، ۱۳۴۴، *مصباح الانس*، تهران، مولی.
- فیض کاشانی، محمدحسین، ۱۴۱۵ق، *تفسیر الصافی*، تحقیق حسین اعلمی، تهران، الصدر.
- کاشانی، عبدالرزاق، ۱۳۷۰، *اصطلاحات الصوفیه*، چ دوم، قم، بیدار.
- ، ۱۳۸۵، *شرح منازل السائرين*، قم، بیدار.
- ، ۱۴۲۲ق، *تفسیر ابن عربی (تأویلات کاشانی)*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۴۰۷ق، *الکافی*، تصحیح علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی، چ چهارم، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۴ق، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسه‌الوفاء.
- موسوی خمینی، سیدروح‌الله، ۱۴۱۰ق، *تعلیقات علی شرح فصوص الحکم* و *مصباح الانس*، چ دوم، تهران، پاسدار اسلام.
- میبدی، رشیدالدین، ۱۳۷۱، *کشف الاسرار و عده الابوار*، تهران، امیرکبیر.

نتیجه‌گیری

از آنچه در این مقاله گفته شد، معلوم می‌شود که:

- جناب عبدالرزاق کاشانی، وجود انسان را دارای مراتب ده‌گانه ۱. غیب قوا؛ ۲. غیب نفس لواحه؛ ۳. غیب نفس؛ ۴. غیب نفس مطمئنه؛ ۵. غیب قلب؛ ۶. غیب عقل؛ ۷. غیب سر؛ ۸. غیب روح؛ ۹. غیب خفی؛ ۱۰. غیب‌الغیوب می‌داند که از این میان، چهار مرتبه نخست، نفسی، سه مرتبه پس از آن، قلبی و سه مرتبه اخیر نیز روحی می‌باشند.
- محقق فناری انسان را دارای هفت مرتبه وجودی می‌داند که به ترتیب عبارتند از: ۱. مرتبه ظاهر؛ ۲. مرتبه اول احسان؛ ۳. مرتبه متوسط احسان؛ ۴. مرتبه نهایی احسان و ابتدایی ولایت؛ ۵. مرتبه متوسط ولایت؛ ۶. مرتبه واحدیت؛ ۷. مرتبه احدیت.
- صدرالمتألّهین نیز انسان را دارای مرتبه ظاهر و باطن، و باطن او را نیز دارای مراتب شش‌گانه نفس، قلب، عقل، روح، سرّ خفی و سرّ اخفی می‌داند و بر این باور است که هرکدام از مراتب هفت‌گانه انسان، با مرتبه‌ای از مراتب ظاهری و باطنی قرآن تناسب و سنخیت دارد.
- عارف معاصر، امام خمینی علیه‌السلام نیز، وجود انسانی را به وزن عالم هستی و همچنین قرآن کریم، دارای هفت، هفتاد، هفتاد هزار و بلکه بی‌نهایت مراتب دانسته و روایاتی را که برای قرآن کریم، چهار مرتبه ظاهر، باطن، حدّ و مطلع برشمرده‌اند، قابل تطبیق بر انسان و مجموعه هستی و عالم کبیر نیز می‌داند.
- اصل این مطلب که انسان، وجودی ذومراتب است، از عبارات